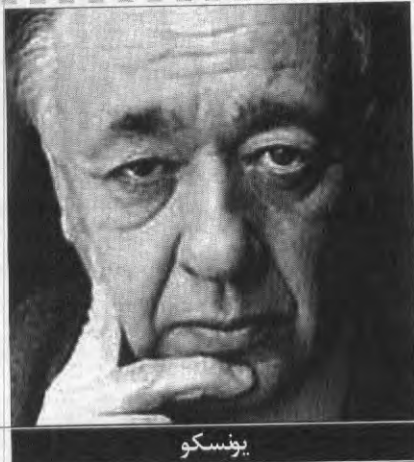


تشنگی و گشنگی

کمدی الهی انسان معاصر



یونسکو



دانته

یوسف فخرابی

۱. تشنگی و گشنگی یونسکو...
۲. کمدی الهی دانته...
۳. شباهت میان دو اثر...
۴. اندوه هانس در پایان...
۵. این دوگانگی در معنای انسان...
۶. ساختمان در تشنگی و گشنگی...
۷. کارل پوپر معتقد است...

خیانت‌پیشگانی چون یهودا و بروتوس و همچنین اسراف‌کاران و افراد حریص و نیز دزدان و ناصحان شریر از جمله اولیس حیل‌گر.

دوزخ، مکانی است که آدمی با شناخت ریشه گناهان در خود (خودستایی) می‌باید برای ورود به برزخ آماده شود. باید افتادگی و خاکساری کرد تا به رستگاری الهی رسید. شاید و نومی‌دی که در این مکان، گریبان آدمی را می‌گیرد برای رهایی او از بار گناهان و تحوّل معنوی و صعود او لازم است. دوزخ، در عمق زمین قرار دارد. بعد از طبقه نهم دوزخ، که جایگاه لوسیفر یا شیطان اعظم است، حرکت رو به سمت بالا از کوه برزخ آغاز می‌شود.

برزخ کوهی است که در رأس آن بهشت زمینی قرار دارد. در بخش فوقانی دوزخ دروازه‌ای است که فرشتگانی نورانی با کلیدهای پطرس، از آن حمایت می‌کنند. در بهشت زمینی که سرزمینی نورانی است، بئاتریچه بر دانته ظاهر می‌شود تا راهنمای او به بهشت باشد.

برزخ داستان تصفیه و تزکیه، به برکت ایمان است. تصفیه از گناهانی چون خشم، شکمبارگی، خست، شهوت، غرور و خودستایی. مکانی است برای گرویدن به آیین نو.

در طبقه ششم برزخ شکمبارگان کیفر می‌بینند. آنها دائم گرسنه و تشنه‌اند. در حالی که تا گردن در آبی زلال فرو رفته‌اند و سرشاخه‌های پر از میوه درختان بالای سرشان آویزان است. اما همین که این محکومان می‌خواهند آب بنوشند و یا چیزی بخورند، آب از آنها دور می‌شود و شاخه‌های پر از

است که عروج و سفر رؤیایی خود را آغاز می‌کند. اما پیش از آنکه وارد جزئیات بحث شویم و به مقایسه ساختاری و محتوایی دو اثر بپردازیم، بد نیست نگاهی به موضوع تشنگی و گشنگی و کمدی الهی دانته بیندازیم. آشنایی با خلاصه محتوایی دو اثر می‌تواند ما را در درک تشابه و تفاوت‌های این دو، یاری کند.

۲
کمدی الهی دانته (نگارش ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲ - ۱۳۱۴ میلادی) که شرح سفر رؤیایی دانته نویسنده و شاعر بزرگ قرون وسطی به ملکوت آسمان است از سه بخش تشکیل شده است که شامل دوزخ، برزخ و بهشت می‌باشد. دانته که در نیمه راه زندگی راه را گم کرده است به جنگلی تاریک (دنیا و زندگی دنیوی) گام می‌گذارد. سعی می‌کند از این جنگل با بالا رفتن از کوهی که می‌تواند او را به روشنایی خورشید (خداوند) برساند، فرار کند. اما ناگهان در محاصره سه حیوان درنده قرار می‌گیرد. پلنگ (قریب‌کاری)، شیر (خشونت) و ماده‌گرگ (شهوت). می‌خواهد بازگردد که ویرزیل^۱ (مظهر خرد و عقل انسانی) او را می‌بیند و به او می‌گوید که از طرف بئاتریچه^۲ (مظهر عشق و الهام الهی) آمده تا او را به جهان نور و روشنایی برساند. از اینجا به بعد سفر آنها آغاز می‌شود.

آنها ابتدا از دوزخ می‌گذرند که شامل ۹ طبقه است و در هر طبقه آن با گناهکارانی روبه‌رو می‌شوند. از مرتکبان گناهان کبیره (پاریس، هلن، کلوپاترا...) گرفته تا بدعت‌گذاران در دین و

«خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان، سیر خواهند شد.»

انجیل متی - موعظه سر کوه

۱
تشنگی و گشنگی یونسکو^۱ را که در ۱۹۶۴ به زبان آلمانی و در ۱۹۶۶ به زبان فرانسوی به صحنه می‌رود می‌توان شانزدهمین نمایشنامه یونسکو دانست. ویکاندر آن را «سفری عمیقاً شخصی در خاطره و رؤیا» می‌داند. (ویکاندر، ص ۶۶)

این موضوع و اینکه خود عنوان نمایشنامه از انجیل اقتباس شده، در کنار مفاهیم و ساختمان اثر، گویای تأثیرپذیری عمیق یونسکو از مضامین دینی و از اثر بزرگ دانته، کمدی الهی است. ویکاندر، تنها به تأثیر مضامین دینی بر اثر یونسکو اشاره می‌کند. اما به عقیده من یونسکو به طور آشکار در نگارش تشنگی و گشنگی ملهم از اثر سترگ و شاعرانه دانته^۲ بوده است. در واقع یونسکو سعی کرده است کمدی الهی عصر خود را به نگارش درآورد. عصری که به قول هایدگر^۳ در آن، آدمی هم از پرستشگاه‌های عظیم یونان و هم از کلیساهای جامع و باشکوه مسیحیت، محروم مانده است. فراموش شده در هستی، به خود و جهان می‌نگرد. عصری که در آن سارتر^۴ آدمی را «شور و شوقی عبث» معنا می‌کند و کامو^۵ در دیالوگ میان انسان و هستی به پوچی خردکننده‌ای می‌رسد. جهانی که آشویتس را چون زخم درمان‌ناپذیری در وجود خود تجربه کرده است. انسان یونسکوایی در چنین عصری

میوه از آنها فاصله می‌گیرد. گرسنگی و تشنگی درمان‌ناپذیر آنها در زندگی دنیوی به محکومیتی هراس‌انگیز، بدل می‌شود. توجه به این موضوع برای درک سرنوشت هانس، ضروری است. افراد با گذراندن کیفرهای خودخواسته، وارد برزخ می‌شوند، تا این کیفرها را تحمل کنند. سپس به بهشت زمینی بروند و از آنجا به بهشت آسمانی. در برزخ محبت برادرانه و فروتنی حاکم است. احساس نوعی غربت و دوری از وطن نیز، در اینجا وجود دارد. ویرژیل (عقل) دانته را از برزخ نمی‌تواند فراتر ببرد. مرحله سوم یعنی بهشت باید به وسیله یک زن (بئاتریچه) پیموده شود. بهشت، مکانی است که در آن آزادی آدمی به کمک الهام ربانی و عشق خالی از خودپرستی تحصیل می‌شود. در اینجا توجه به خداوند و حقیقت الهی و شادی معنوی متمرکز است. بهشت، مکانی است که در آن فقط نور غلبه دارد.

دانته، سرانجام به وسیله بئاتریچه از بهشت دنیوی (با گذر از ۹ فلک) وارد بهشت آسمانی می‌شود و در سیر و سلوک درونی‌اش به کمال می‌رسد. با این مقدمه از کمدی الهی دانته به سراغ تشنگی و گشنگی می‌رویم که آن نیز دارای سه بخش است. قسمت اول به نام فرار که صحنه آن یک اتاق نمناک، خفه و تاریک با دیوارهای خاکستری است که از کف، پایین‌تر است. دوزخ. قسمت دوم با عنوان وعده ملاقات یک باغ نورانی و معلق در هوا را نشان می‌دهد که پلکانی نقره‌ای به آن متصل است. برزخ؛ و سومین قسمت که عنوان عجیب جن‌گیری در مسافرخانه بین راه را دارد، غذاخوری یک دیو یا زندان یا سربازخانه را نشان می‌دهد که دیوارهای تیره‌ای دارد. جایی فاقد نور و بسیار هراس‌انگیز که بهشت کمدی الهی عصر ماست.

در قسمت اول هانس و ماری و کودک خردسالشان به منزلی که در گذشته در آن زندگی می‌کردند، بازگشته‌اند. جایی که قبلاً در طبقه هم‌کف بوده و حالا تقریباً شکل زیرزمینی نمناک با دیوارهای خیس و کثیف را پیدا کرده است. هانس، در این مکان تازه، اظهار دلتنگی و انزجار می‌کند و از دیدن زنی که در شعله‌های آتش می‌سوزد و هانس نمی‌تواند به او کمک کند احساس گناه می‌کند و می‌خواهد به سوی چیزی که آن را، اقیانوس آفتاب و اقیانوس آسمان می‌نامد، پرواز کند. او در آرزوی اشتیاق می‌سوزد و گرسنگی و تشنگی غریبی برای وقوع یک اتفاق خارق‌العاده دارد. امر شگرفی که در عین حال از درک ماهیت آن عاجز است. بعد از بحث و گفت‌وگویی غم‌انگیز با خاله آدلاید که شیخ درمانده‌ای بیش نیست و به قول خودش هنرمند است و وظیفه مراقبت از آدمها را دارد، اما شیخی است که هنوز نتوانسته خود را از قید

و بند خودخواهیهای زمان حیاتش برهاند. او تنها می‌تواند هانس را به یاد دوران کودکی‌اش بیندازد و خاطره پدر هانس را که او نیز خانه و همسرش را ترک کرده است در ذهن او زنده کند. این زن نیز برای او بشارتی در برنارد. ویرژیل است اما ناتوان. سرانجام هانس، تصمیم می‌گیرد از این مکان تیره و غم‌انگیز بگریزد و برای پُر کردن خلأی که در درونش حس می‌کند، و رها کردن ماری و دختر خردسالش و عشق در وجود خود و دفن خاطراتش زیرزمین نفرت‌انگیز را ترک کند. بعد از رفتن او ماری می‌تواند چیزی شبیه بهشت را که در زیرزمین نمایان شده، ببیند و از اینکه هانس شکیبایی لازم را برای تحمل واقعیت نداشته است اظهار تأسف می‌کند. در قسمت دوم، هانس به بالکنی که گویی در هوا معلق است می‌رسد که چشم‌اندازی بسیار نورانی دارد. در اینجا هانس با دو نگهبان روبه‌رو می‌شود که جلوی در موزه‌ای ایستاده‌اند. این موزه در واقع همان بهشت زمینی است که بئاتریچه، راهنمایی دانته به سوی سعادت ابدی را، عهده‌دار می‌شود. هانس که احساس می‌کند به سرزمین نور رسیده است برای ورود به موزه در انتظار زنی است که همچون معبد است و باید راه زندگی را به او نشان دهد و نوید یک فردای بهتر را به او بدهد. زنی زیبا، ظریف، زورمند، سوزاننده و سردکننده که البته هرگز نمی‌آید. هانس، با سرخوردگی و درماندگی به موزه (بهشت زمینی) یعنی به جایی که احساس می‌کند یک روز در آنجا بوده نگاه می‌کند و سپس بی‌آنکه موفق به ورود به جهان نور شود آنجا را ترک می‌کند. نگهبانان که برعکس

هانس اشتیاقی برای دیدن تاج نور ندارند و گویی خوشبخت‌تر از هانس هستند بر جای می‌مانند. آنها به کم قانع‌اند و دیگر آرزویی ندارند. مقداری شراب و کمی سوپ می‌تواند همه تشنگی و گشنگی آنها را درمان کند.

در بخش سوم هانس در ادامه مسیر خود به یک دیو می‌رسد. در آنجا به او غذا می‌دهند. هانس از آنچه در راه دیده می‌گوید و از اشتیاق سوزانش به آفتاب و آسمان آبی و همچنین از میدانهای جنگ، بیابانهای خشک و سوزان و نیست شدن سربازها وقتی به طرف یک نوع آفتاب حرکت می‌کردند. در دیو برای او نمایش ترتیب می‌دهند. نمایش تغییر تربیت که چیزی جز تلاش برای در اختیار گرفتن چشم و گوش افراد نیست. در نمایش دو نفر را - یک چپ‌گرا (تریپ) و یک راست‌گرا (برشتول) - وادار می‌کنند که سرانجام به خلاف آنچه که در ابتدا به آن اعتقاد داشتند، ایمان بیاورند. این کمدی تلخ و سیاه در واقع راهنمایی به سوی حقیقت است. با شکنجه و گرفتن آزادی و نان افراد. با نابود کردن حس اندیشیدن و استقلال رأی آنها. هانس که باز احساس دلتنگی و غم می‌کند با ظاهر شدن زنی ماری و دخترشان مارتا که حالا ۱۵ سال دارد، مشتاق می‌شود که هر چه زودتر صورت حساب دیو را بپردازد و پیش خانواده‌اش برگردد. اما صورت حساب هانس، بسیار سنگین است. او باید تا پایان عمر به کسانی که گرسنه و تشنه‌اند، غذا برساند. به عبارت دیگر خودش همچنان گرسنه و تشنه باقی بماند و در اشتیاق رسیدن به آرزویش بسوزد. دانته، اثر خود را کمدی می‌داند، چرا



که سیر و سلوک انسان قرون وسطی را از رنج و درماندگی به شادی و سعادت نشان می‌داد. در اثر یونسکو، هانس گرچه در یک بازی کمیک، ماری را ترک می‌کند و نمایش تغییر تربیت، با یک تلاش دلفک‌وار برای بستن چشم و گوش هانس به اجرا گذاشته می‌شود، اما اثر یونسکو یک کمدی رنج‌آور است. تا آنجا که می‌توان آن را تراژدی انسان معاصر دانست.

۳

شباهت میان دو اثر بسیار زیاد است. اما در عین حال نباید از نظر دور داشت که انسان یونسکو، انسان دانته نیست و این دو در دو عصر و تاریخ جداگانه نفس می‌کشند.

به همین دلیل است که اثر یونسکو با آنکه همچون اثر دانته، تلاش برای به تصویر کشیدن آدمی در حرکت خود به سوی رستگاری و سعادت است، به یک پایان نمی‌رسند. چرا که این دو شکل از انسان، که یکی در اعصار قرون وسطی می‌زیست که هنوز ایمان به خداوند و تجلیاتش به شکلی قوی در وجود او منزل داشت و دیگری انسانی که در عصر یونسکو زندگی می‌کند که ریشه‌های ایمان و عشق الهی را در درون خود ندارد و بر گرد انانیت دلهره‌آور خود، می‌چرخد، یکی نیستند. این بیگانگی نه تنها محتوای کمدی الهی عصر ما را رقم می‌زند، بلکه به ساختمان و ساختار درام مدرن یونسکو نیز، شکلی خاص می‌بخشد.

دانته حرکت خود را از دوزخ از زیرزمین آغاز می‌کند و بعد از آنکه به قعر زمین می‌رسد با حرکت پیوسته و صعودی رو به آسمان گام برمی‌دارد. اما هانس که او نیز حرکت خود را از زیرزمینی دوزخی آغاز می‌کند و همچون دانته عشق به رستگاری، سعادت و آرامش دارد نمی‌تواند حرکت خود را تارسیدن به کمال پیش ببرد. فراموش نکنیم که دانته با دو مظهر عقل و عشق است که می‌تواند به رستگاری برسد، اما هانس، این انسان عصر نو، که عشق را در خود و در همان مرحله نخست می‌کشد و میان عشق و عقل خود شکافی می‌اندازد، نمی‌تواند به کمال برسد. او در دوزخ خود رنج می‌برد.

هانس از دیدن زنی که در میان شعله‌های آتش می‌سوزد در عذاب است و احساس گناه می‌کند. (این زن مادر خود یونسکوست که نویسنده او را در یکی از خوابهایش قبل از فوت مادر در میان شعله‌های آتش دیده بود. او در خواب دیده بود که مادر در میان شعله‌ها می‌سوزد و از او کمک می‌خواهد اما یونسکو نمی‌تواند کاری برای زن انجام دهد.) این احساس گناه به جای آنکه زمینه صعود معنوی او را فراهم کند، هانس را به سمت گریز از پذیرش مسئولیت‌هایش سوق می‌دهد. گریز از همدردی و از وجدان. هانس، با خریدی که از واقعیت رنج می‌کشد، بدون عشق و با ظهور

پیام‌آور نیمه‌دیوانه‌ای که او نیز نه تنها نمی‌تواند راهنمای هانس باشد، بلکه با خودخواهی که هنوز درمان نشده، خود بر ناامیدی و دلهره‌هایش می‌افزاید، با کشتن عشق در وجود خود، دوزخ را ترک می‌کند. حال آنکه دانته این مرحله را با تعمق در گناهان و ابراز خاکساری و با تأکید بر این نکته که راهنمای او (عقل) تنها به واسطه عشق و الهام الهی به کمکش شتافته طی می‌کند.

حرکت هانس، از پیش، محکوم به شکست است. کسی که باید او را به رستگاری برساند یعنی عشق ربّانی در او وجود ندارد. او پیشاپیش خود را از این راهنما محروم کرده است. به همین دلیل است که وقتی هانس، به برزخ می‌رسد، در می‌ماند و نمی‌تواند گامی فراتر بگذارد.

در بخش دوم که برزخ هانس است او در انتظار زنی است که با او وعده ملاقات دارد. این زن باید راه زندگی را به هانس نشان دهد. بدون او هانس راه را گم می‌کند. او در برابر یک موزه (بهشت زمینی) انتظار می‌کشد. وقتی به موزه نگاه می‌کند آشکارا به یاد می‌آورد که روزگاری در این مکان می‌زیسته است. اما نمی‌تواند محتوای این زیستن را به یاد بیاورد.

همان طور که قادر به درک وعده‌ای که برای زندگی به او داده‌اند، نیست. او از همه انتظار خود، به ناامیدی و گرسنگی و تشنگی می‌رسد. زن هرگز نمی‌آید، چرا که هانس با اشتیاقی کور انتظار می‌کشد. خرد او ناتوان است و عشق نیز در وجود او مرده. اما دانته کمال و سعادت اخروی را به واسطه عشق درک می‌کند. این عشق است که جهان برین و کمال انسانی را به دانته نشان می‌دهد. انسان دانته‌ای هرگز انسانی با اشتیاق کور و بیهوده نیست. او به‌واقع تاج نور را بر آسمان می‌بیند. برای او محتوای این سیر و سلوک و پیوستن به حق روشن و درک‌شدنی است. اما انسان یونسکو از این درک تهی است. آسمان بالای سرش، خالی است. در قلبش عشقی وجود ندارد و خردش جز واقعیت رنج‌گور را نمی‌بیند. برای او پناهگاهی در آسمان وجود ندارد. از اینجا مسیر حرکت او دیگر صعودی نیست. او نمی‌تواند صعود کند. بدون راهنما، بدون درک روشنی از سعادت، بدون عشق و با خریدی کوبیده‌شده در زیر ضربات رنج و درماندگی‌های عظیم، هانس از حرکت باز می‌ماند.

بهشتی که دانته به یاری عشق و الهام ربّانی به آن می‌رسد و گام‌به‌گام در آن صعود می‌کند برای هانس وجود ندارد. او صعود نمی‌کند، بلکه حرکت او چرخش دردناک و غم‌انگیزی است به سوی درماندگی و محکومیت مطلق.

در بخش سوم، هانس به مکانی رسیده است که فکر می‌کند می‌تواند در آنجا به آرامش برسد. همه چیز به ظاهر دوستانه و خوب است. به او آب و غذای فراوان می‌دهند. اما وضعیت به آرامی

تغییر می‌کند. بهشت او چیزی جز یک سازمان عریض و طویل شکنجه و تفتیش عقاید مدرن نیست. مکانی که در آن ایمانی وجود ندارد و تنها اتحادی ایدئولوژیک میان افراد برقرار است. بهشتی که انسان یونسکوپی در آن گام می‌نهد دوزخ حکومت‌های جمع‌گراست که در آن سعی می‌شود «اختیار گوشها، چشمها و حتی تصاویر ذهنی انسان» از او گرفته شود. با شکنجه جسمی او را از قید اندیشه و آگاهی رها کنند و دغدغه‌های اخلاقی را در او از بین ببرند. استقلال رأی و هویت درونی فرد را از او بگیرند و کلیه اعمال انسانی را بر اساس قوانین، سنتها و صورت‌مجلسها به شکلی مکانیکی هدایت کنند. داستایوفسکی^۱ یک بار گفته بود که اگر واجب‌الوجود نباشد هر کاری مجاز است. سارتر این جمله را سنگ بنای اول فلسفه اگزیستانسیالیسم^۲ قرار داد. بهشت انسان یونسکوپی در این فضا است که شکل می‌گیرد. در فضایی تهی از واجب‌الوجود و عشق.

در این مکان است که می‌توان نان و آزادی را واسطه‌ای برای تسلیم و ابراز بندگی کرد. می‌توان به واسطه این دو نیاز اساسی آدمی برای حیات، با ترتیب دادن ماشینهای شکنجه و عذاب، به تغییر منش و باورهای درونی انسان دست زد. در جایی از نمایشنامه وقتی شکنجه تریپ و برشتول به اوج می‌رسد، تاراباس استدلالی آشنا را پیش می‌کشد، می‌گوید: «اگر هیچ کس ما رو نمی‌بیند و هیچ کس منو مجبور نمی‌کند خوب باشیم، پس کی می‌تونه مانع بشه که من شما رو گرسنه نذارم؟»

(گرسنگی و تشنگی. ص ۱۱۳)

قضیه خیلی ساده است. همان بینش داستایوفسکی است و یونسکو سعی دارد نشان دهد که محور قرار گرفتن آدمی به چه شکل می‌تواند از وجود خدا، نیرویی برای شکنجه و نابودی ذهن و انسانیت خلق کند. در واقع یونسکو سعی دارد به ما این نکته را بازگو کند که در جایی که خداوند به واقع وجود ندارد، به وسیله حکومت‌های توتالیتر جای ایمان به خدا را در عصر ما ایدئولوژی اتحاد و برادری کورکورانه گرفته است. در واقع یک اتحاد فکری که جای ایمان دینی را می‌گیرد و آدمیان را گرد هم جمع می‌کند. کامو می‌گوید «کسی که نان شما را گرفت، آزادی شما را هم خواهد گرفت و برعکس». از این روست که تشکیلات تاراباس از نظر یونسکو با جدایی انداختن میان عدالت اجتماعی و آزادیهای سیاسی هر بار به شکل یکی از دو ایدئولوژی شرق و غرب جلوه می‌کند. در نهاد برشتول راست‌گرا عدالت را نابود می‌کند و در نهاد تریپ چپ‌گرا آزادی را به بند می‌کشد.

حال آنکه انسان، هم به نان و هم به آزادی توأماً نیاز دارد. در گرسنگی نمی‌توان مدافع آزادی بود و در آزادی بدون مسئولیت و احساس تعهد

اجتماعی نمی‌توان نان را برای همگان تأمین کرد. به عبارت دیگر عدالت‌گستری کرد. از این روست که یونسکو همدلی بیشتری با کامو، نشان می‌دهد تا با سارتر و فلسفه او. در فقدان ایمان و عشق و اگر انسان تنها شور و شوقی باشد عبث، آدمی به راحتی می‌تواند دژخیم آدمی شود.

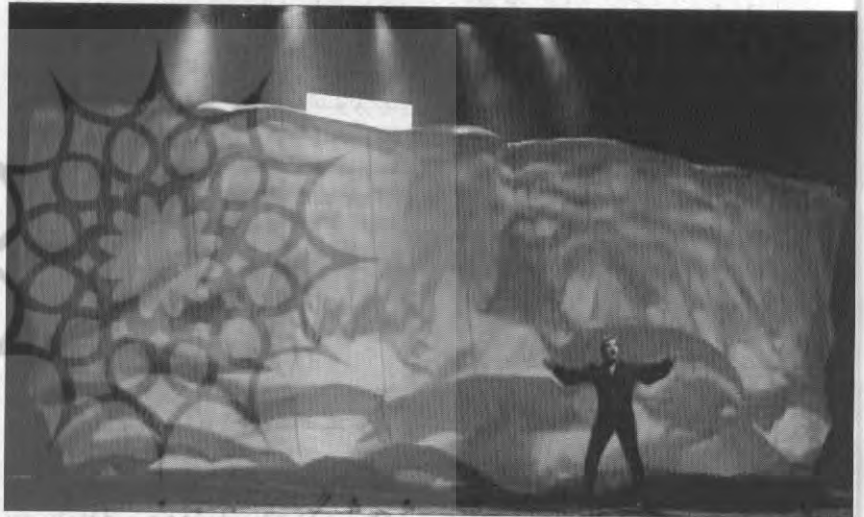
۴

اندوه هانس در پایان و بعد از دیدن همسر و دخترش مارتا و بعد از آنکه همچون گیل‌گمش در می‌یابد که شادی و خوشبختی واقعی نه در جاودانگی است که برای بشر ناممکن است و نه در رسیدن به آرامش و سعادت موهوم که آدمی درک روشنی از آن ندارد و تنها مایه خواری و رنجش می‌شود، بسیار تلخ و دردناک است. او به این حقیقت ساده می‌رسد که شادی و خوشبختی در همین واقعیت‌های جاری پیرامون ماست. در خیابان، در تپه، یک تکه از دریا و کوه، بارانی که می‌بارد. همسری که در کنار ماست و کودکانی که به آرامی نفس

سودازده‌ای چون خود را که در پس آرامشی موهوم و سعادت‌ی دست‌نیافتنی، در جهان بدون عشق و واجب‌الوجود (معنا) محکوم به تنهایی و درماندگی‌اند.

بهشت دانه به هیچ رو با بهشتی که انسان یونسکو به آن می‌رسد یکی نیست. در بهشت دانه نور، صمیمیت، زیبایی، فداکاری، عشق و سعادت ابدی وجود دارد و در بهشت هانس، دلهره، وحشت، تیرگی، سوزن، یأس و آرزوهای سرخورده و درماندگی.

عشق راهبر حقیقت در مکان جاودان دانه است. (اما در زندان و دیر تاریک هانس، نمایشی هولناک، بازجویی عبوس، مردی لنگ با نگاه‌هایی خاموش و بی‌تخفیف و شکنجه جسم و جان است که حقیقت را پیش می‌راند. حقیقت دانه، سعادت ابدی و کمال انسانی است و حقیقتی که هانس به آن می‌رسد تنهایی خوارکننده و خشونت زندگی در جهانی است که حقیقت در



می‌کشند و بزرگ می‌شوند. اینها چیزهایی است که هانس از آنها غفلت کرده و به همین دلیل درونش از یک نیستی و خلأ پر شده است.

هانس بعد از پشت سر گذاشتن رنجها و تجربه‌های تلخ، بعد از پانزده سال که می‌توان آن را با شکل‌گیری دولتهای توتالیتر و جنگ نابودگری که به قول خود هانس «همچون آفتابی سربازها را وقتی به طرفش می‌رفتند محو کرد» (۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵) مقارن دانست، می‌خواهد به زندگی گذشته خود، همان زندگی‌ای که یک بار آن را رها کرده بود و در نظرش زشت و نفرت‌انگیز جلوه می‌کرد، اما حالا چیزی جز زیبایی و اشتیاق در آن نمی‌بیند بازگردد. اما دیگر این امکان وجود ندارد. او محکوم است که تا پایان عمر در بهشت هولناکی که از اتحاد فکری برادران دینی و نه از ایمان و عشق الهی آنها شکل گرفته، گرسنگی و تشنگی دیگران را درمان کند. انسانهای

آن تنها به بندگی آدمی گواهی می‌دهد.) انسان یونسکو، ایمان و بینش عمیق دانه را فاقد است. دوزخ او واقعی، برزخش انتظاری خردکننده از ناکامی در پیوستن به حقیقت و اصل خویش و بهشتش برای همیشه گم‌شده است.

۵

این دوگانگی در معنای انسان، انسان دانه‌ای که سرانجام در پناهگاه متافیزیک خود به آرامش می‌رسد و انسان یونسکو، که همچنان در میان درماندگی و حرمان دست و پا می‌زند، حال و هوایی خاص به ساختمان^۱ و ساختار^{۱۱} در دو اثر بخشیده است.

از نظر فرمالیستها تفاوتی میان ساختار و فرم (شکل به عنوان چیزی دربرگیرنده) وجود ندارد. خود اثر که با ساختار برابری می‌کند، شکلی است که مجموعه‌ای از عناصر و نسبت میان آنها را شامل می‌شود و فرم نیز «مجموعه‌ای پویا و

مشخص است که در خود محتوایی دارد و با این محتوا نسبت درونی یافته است.»

(احمدی. حقیقت و زیبایی. ص ۳۰۶)

سام اسمایلی نیز در فصل سوم کتاب خود «نمایشنامه‌نویس، ساختار کنش» وقتی فرم را «ساختار اختصاصی شده» معرفی می‌کند به یگانگی میان فرم و ساختار اشاره دارد. او فرم را سازمان بخشیدن به اجزاء، برای دستیابی به کلیتی واحد و بر اساس نظم و ترتیبی خاص می‌داند و از طرف دیگر ساختار را مجموعه‌ای از روابط که اجزاء را به هم پیوند می‌دهد و شکل می‌بخشد، معرفی می‌کند.

(اسمایلی، مجله صحنه، ص ۴۹)

اما از منظری دیگر و در نگاهی ساده، شاید بتوان میان ساختمان به عنوان فرم کلی، یا نمای کلی و چهارچوب اساسی و بیرونی با ساختار که گویای رابطه میان اجزاست (درونی)، تفاوتی قائل شد و هر نوع شکل بیرونی اثر را که شمای کلی و خارجی به دست دهد ساختمان نامید و در عین حال نحوه ارتباط میان عناصر را ساختار دانست. اما چیزی که هست و می‌توان آن را از فرمالیستها به نوعی پذیرفت، همانا، ارتباط عمیق میان ساختمان و ساختار است. این دو مکمل یکدیگرند. شکل کلی اثر تعیین‌گر روابط میان اجزاء و در عین حال بررسی این روابط خود گویای ساختمان اثر است.

در اینجا نخست نگاهی به ساختمان دو اثر می‌اندازیم.

گشنگی و تشنگی

(تیرگی) + نوزاد + خاله آدلاید + ماری + هانس قسمت اول

(روشنایی) + نگهبان دوم + نگهبان اول + هانس قسمت دوم

+ برادر دوم + برادر دفتردار + تاراباس + برادر بزرگ + مارتا + ماری + هانس قسمت سوم

(تیرگی) + برادر ششم + برادر پنجم + برادر چهارم + برادر سوم

کمدی الهی

مرحله سوم + مرحله دوم + مرحله اول + ویرژیل + دانه دوزخ شکم پرستان. مرتکبین به گناهان کبیره. پرهیزکاران تعمینندیده.

مرحله هفتم + مرحله ششم + مرحله پنجم + مرحله چهارم + مرتکبین به جرایم خشونت‌آمیز. بدعت‌گذاران. گناهکاران از سرخشم اسراف‌کاران.

(تیرگی) + مرحله نهم + مرحله هشتم + خاتنین. رباخواران

مرحله چهارم + مرحله سوم + مرحله دوم + مرحله اول + بناتریچه + ویرژیل + دانه‌برزخ تناسلی. خشم. حسودان خودخواهان.

(روشنایی) + بهشت زمینی + مرحله هفتم + مرحله ششم + مرحله پنجم

بی‌تقویان توبه‌کرده قبل از مرگ. شکم‌خوارگی.

فلک عطار، مقاصد نیک به خاطر افتخارات دنیوی، فلک ماه کوتاهی کردن در دادن نذورات

مرحله ششم + مرحله پنجم + مرحله چهارم + مرحله سوم + کیوان، رهبانان، مریخ، جنگجویان نیک، خورشید، فلاسفه، زهره، شاعران

(روشنایی) + مرحله نهم + مرحله هشتم + مرحله هفتم + عرش اعلاء، مسیح و مریم، ثوابت، حواریون، این چهارچوب و ساختمان کلی دو اثر است.

یک مقایسه ضمنی کافی است تا دریابیم که ساختمان کمدی الهی دانته با چه نظم و ترتیب خاصی ساخته شده است و چنان حرکت در آن گام به گام و پیش‌رونده است. به تناسب این ساختمان می‌توان ساختار و ارتباط اجزاء آن را تعیین کرد.

در واقع تا قبل از درک اجزاء و ارتباط درونی آنها ما با یک ساختمان خام و اسکلت بی‌جان روبه‌رو هستیم. این روابط میان اجزاء در ساختار است که به این ساختمان جان می‌دهد. اما این ساختار چیزی بیرون از این ساختمان نیست و هر دو در نهایت به اثر هنری شکل می‌بخشد.

۶

ساختمان در تشنگی و گشنگی سه بخش است. همچون کمدی الهی دانته، و از طرف دیگر تأکید بر عدد ۳ (ثلیث مقدس مسیحی) در تقسیم‌بندیهای وزن شعر و عدد ۹ (نه) عدد بناتریچه و تقسیم طبقات دوزخ، برزخ و بهشت، به نوعی در نمایشنامه یونسکو نیز دیده می‌شود.

بخش اول و دوم تشنگی و گشنگی هر کدام سه بازیگر دارد و در بخش سوم آن با حذف تنها دیالوگی که مارتا می‌گوید و تعویض برادر بزرگ با برادر دفتردار نه (۹) تن در صحنه حضور دارند.

این اعداد در اثر یونسکو می‌توانند گویای معانی ضمنی و مقدسی باشند و نیز معنویتی از کفر گرفته که از طریق شکل نهایی و سپس روابط بین اجزاء در ساختار به ما عرضه می‌شود.

حرکت در هر دو اثر در زیرزمین آغاز می‌شود. در کمدی الهی دانته اوج می‌گیرد، به آسمان می‌رسد و از تیرگی به روشنائی می‌انجامد. اما در تشنگی و گشنگی از تیرگی به روشنائی و بار دیگر به تیرگی می‌رسد. به همین دلیل است که می‌توان ساختار

درام یونسکو را مدور دانست، در حالی که درام بزرگ دانته ساختمان خطی و پیش‌رونده دارد. گویی استحکام ساختار کمدی الهی در حرکت پیوسته و صعودی شخصیت اصلی آن، دانته تجلی کرده است و برعکس سیر دورانی ساختار در اثر

یونسکو با حال‌وهوای حاکم بر روح و جسم هانس هماهنگی و تناسب یافته است.

شکل ساختمانی، تناسب میان اجزاء در ساختار را نیز متأثر می‌کند. انسان دانته‌ای به مدد خرد

و عشق و یگانگی آنها و ایمان به کمال و سعادت ابدی حرکت تکاملی خود را آغاز می‌کند. سیر و سلوک او از سرگشتگی آغاز می‌شود و به اطمینان و رستگاری الهی می‌رسد. این انسان که هنوز نوری آسمان بالای سرش را روشن کرده است از درک ماهیت پیام الهی عاجز نیست و در مسیر حرکتش، آگاهی و ایمان، راهبر تواما^۱ او هستند. او آرام و گام‌به‌گام از بندگی به سوی آزادی متعالی در حرکت است. این صعود و پیش‌روی شخصیت و تحول او با ساختار خطی اثر هماهنگی دارد.

اما انسان یونسکو بی‌از نعمت این حرکت آرام به سوی سعادت و خوشبختی محروم است.

انسان یونسکو با شکافی که میان عشق و عقلش افتاده، با بی‌هویتی آشکار، با خلای که از درک ماهیت سعادت و الهام الهی در وجودش است، با گنگ بودن حس حرکت و روشن نبودن چشم‌انداز اشتیاقش و با ناتوانی خردکننده‌ای که در تشخیص خوشبختی دارد، با زیستن در عصری بدون خدا، (عصری که در سپیده‌دم آن نیچه مرگ خدایان کهن را اعلام کرده بود) و عصری که خدایان تازه آن در هیئت ایدئولوژیهای جمع‌گرا و آرمان‌خواهیهای موهوم جلوه‌گر شده است، محکوم به درماندگی است. او محکوم است که سیری دورانی از یأس و بی‌زاری تا درماندگی و وحشت را هر بار طی کند.

ساختار اثر یونسکو را می‌توان مبتنی بر «پیکره‌بندی ۱۲ یا (عمودی)» (در مقابل شکل خطی ۱۳ - افقی در تقسیم‌بندیهای سام اسماییلی) دانست.

شکلی با الگوهای منحنی فعالیت، خطوطی سلسله‌وار (اپیزودیک) و شخصیت‌پردازی کوبیستی که ابعاد مختلف آنها به طور هم‌زمان ظهور می‌کند. از نظر سام اسماییلی شکل‌های مبتنی بر پیکره‌بندی و عمودی، بر حالت سکون تأکید دارند و دوران تعلق در آنها حاصل کشش ۱۴ است و نه کشمکش ۱۵ و بر بیم، فشار، اضطراب در درون شخصیتها استوار است و نه تصادم آشکار نیروها در خارج. در اینجا چیزی پیشرفت نمی‌کند و گسترش نمی‌یابد بلکه به عمق می‌رود

و به ایجاد تراکم و فشردگی می‌انجامد. هانس مظهر این تراکم و فشار است.

او در ابتدا با وحشت و اضطراب آغاز می‌کند و در پایان نیز تنها ابعاد این فشار است که عمق می‌یابد. در واقع ما با هانس قدمی فراتر نمی‌گذاریم، بلکه هر بار بیشتر در گرداب اضطراب درونی‌اش فرو می‌رویم. بنابراین ملاحظه می‌کنیم که یونسکو

آگاهانه ضمن بهره‌برداری از کمدی الهی دانته، با روشن‌بینی ساختمان و ساختار اثر خود را خلق می‌کند. اثری که بتواند انسان دوران او را در هستی مه‌آلود خود تعریف کند. ساختمانی که با شخصیتها، روابط متقابل، حرکت، سکون و

چرخش آنها هماهنگی تام دارد.

۷

کارل پوپر^{۱۶} معتقد است که تلاش برای آفریدن بهشت بر روی زمین همواره دوزخ خلق کرده است. بهشت زمینی که هانس در نهایت سفر دشوار خود در آن اسیر و محکوم می‌شود وصف حال همین تلاش ناموفق، غم‌انگیز و خطرناک است. اگر هانس همچون همسرش ماری کمی شکیبایی به خرج می‌داد و می‌توانست در میان واقعیهایی کوچک و خشن زندگی، زیبایی و شادی را مشاهده کند، نه تنها محکوم نمی‌شد بلکه ضرورت وجود سازمانهایی از نوع تشکیلات تاراباس را نیز از میان می‌برد. چرا که تا وقتی شور و شوق موهوم به سعادت ناشناخته و نامفهوم وجود داشته باشد، ایدئولوژی و نظامهایی هم هستند که بتوانند خود را معنا و مفهوم این سعادت نشان دهند و در قامت معنای کمال انسانی جلوه‌گر شوند.

هایدگر معتقد بود که وانهادگی انسان معاصر گویای فراموش شدن او از سوی هستی است و قطع دیالوگ مستمر او با هستی. وقتی هانس با همه آرزو و اشتیاق سوزانش به سعادت ابدی، سرانجام در میان دیوارهای تیره یک دژ به سرنوشتی تلخ و هولناک محکوم می‌شود گویی مظهر غم‌انگیز مفهوم «فراموشی هستی» هایدگری شده است.

او با ناشکیبایی خود و پرسشهای بی‌شمارش هستی را جریحه‌دار کرده است و محکومیت نمادین او از نظر یونسکو، پاسخ دردناک هستی است به انسان معاصر. چرا که سرنوشت هانس چیزی نیست جز سرنوشت انسان عصر ما.

انسانی که کمدی الهی او نیز چیزی جز حرکتی پر رنج از درماندگی تا درماندگی نیست.

بی‌نوشته

۱- Eugenc Ionesco (1912 -)

۲- Dante Alighiere (1265 - 1321)

۳- Martin Heidegger (1889 - 1976) فیلسوف آلمانی

۴- Jean Paul sartre (1905 - 1980) فیلسوف و نویسنده فرانسوی

۵- Albert Camus (1913 - 1960) نویسنده فرانسوی

۶- Vergil (19- 70) شاعر رومی، قبل از میلاد

۷- Beatrice

۸- Feodor Dostoyevsky (1821 - 1881) نویسنده روسی

۹- Existentialism

۱۰- Construction

۱۱- Structure

۱۲- Canfigurative

۱۳- liner

۱۴- tension

۱۵- conflict

۱۶- Karlr. Popper (1901-)

متن

ویکتور، متراج، اوزن یونسکو، کلاه میر عباسی، کهکشان، اول، ۷۳.

موسا، مارک دانه الیگری، مهدی سحابی، کهکشان، اول، ۷۳.

دورانت وول تاریخ تمدن، جلد چهارم، بخش دوم، ابوالقاسم طاهری، آموزش

انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، ۷۳.

دانته، الیگری، کمدی الهی در سه جلد (خلاصه)، شجاع‌الدین شفا

یونسکو، اوزن، گشنگی و تشنگی، رضا کریم‌زایی، چاپ روز، اول، ۴۷.

احمدی، بلک، حقیقت و زیبایی، (درسهای فلسفه هنر)، مرکز، سوم، ۷۵.

اسماییلی، سام کاوش در ساختار نمایش، منصور براهیمی، «مجله صحنه»،

شماره اول، بهار ۷۷.